

روایت زندگی همایون که در محله ایش

شهادت؛ مقدمات مأموریت

۲



اول نظام، بعد خانواده

الهام استادزاده، همسر شهید، اهل بوشهر و بزرگ شده کنار دریاست؛ شهری که مردانش هم برکت دریا را می‌شناسند و هم خطرها را. استادزاده سال ۱۳۸۲ با همایون نورافزا ازدواج کرد؛ زمانی که همسرش ۲۷ سال داشت. از همان روز نخست می‌دانست زندگی با یک نظامی، معنای متفاوتی دارد. همسر شهید می‌گوید: در مراسم خواستگاری، اولین حرف همایون این بود که زندگی اول او، شغل و مسئولیت نظامی اش است. من هم این را پذیرفتم. بیشتر وقت‌ها در مأموریت بود و ما فرصت کمی برای دیدار داشتیم. در خانه هم مرد بودم هم زن، اما با همه سختی‌ها کنار آمدیم و پایه پایش در زندگی پیش رفتیم.

نمی‌دانم دریا را دوست داشته باشم یا نه!

زمانی که دشمن به ناو دنا حمله کرد، الهام خانم در منزل مادر بزرگش در مراسم روضه ماه مبارک رمضان حضور داشته است. او می‌گوید: آن روز خیلی بی‌قرار بودم. بدنم یخ کرده بود و محمد رضا حواسش بود که حالم بد نشود و رویم پتو می‌انداخت. فکر می‌کرد فشار خونم بالا رفته است، در حالی که سحر قرص فشارم را خورده بودم. احساس بدی داشتم. وقتی خبر را به من دادند، باور نمی‌کردم. هنوز هم همین طورم. دریا هیچ چیز از او برای ما نیاورد. ای کاش بخشی از وجودش را برای تسکین دردمان می‌آوردند. نمی‌دانم از این به بعد می‌توانم دریا را دوست داشته باشم یا نه!

برای خدمت «نه» نمی‌گفت

الهام خانم از زمانی تعریف می‌کند که محمد رضا را باردار و به خاطر شرایط جسمی اش استراحت مطلق بوده است. او می‌گوید: آن زمان در پایگاه نیروی دریایی بوشهر زندگی می‌کردیم. من در خانه استراحت مطلق بودم که همکارانش برای یک مأموریت به دنبال آمدند و آقا همایون هم با اینکه شرایط مساعد نبود، مجبور شد سه روز برای این مأموریت از خانه برود و از مادرم خواست از من مراقبت کند. هیچ وقت پاسخش برای خدمت به نظام «نه» نبود و همیشه کار را مقدم می‌دانست. زمانی که از مأموریت برگشت، از او پرسیدم چه شد بی مقدمه رفتی. گفت: «نیاز بود را دارهای جزیره تعمیر شود؛ باید می‌رفتم».

الگوی کامل یک پدر خوب

محمد رضا نورافزا، فرزند بیست ساله شهید، باورش نمی‌شود در این سن و سال لباس سیاه برای پدری به تن کرده که در زندگی، الگوی او بوده است. او می‌گوید: پدرم مرد خانواده بود. دل رحیمی داشت. مهربان و با شخصیت بود. امروز با افتخار و محکم می‌گویم یک الگوی خوب و کامل برای زندگی من بوده و هست. باعث افتخارم است که پسر این بزرگ مرد هستم. این پدر و پسر در همان روزها و ساعت‌هایی که کنار هم بودند، بیشتر درباره علاقه محمد رضا یعنی فوتبال و تیم‌های محبوب او صحبت می‌کردند. محمد رضا می‌گوید: پدرم همیشه آرزو می‌کرد که به اهدافم در این رشته ورزشی برسم و می‌گفت که برای رسیدن به هدفم صبر و پشتکار را فراموش نکنم.

تبریک می‌گوییم؛ پدرت شهید شد!

زمان شهادت پدر و حمله ناو دنا، محمد رضا آمریکارو رژیم صهیونیستی محمد رضا کنار مادرش در مراسم خانه مادر بزرگ بوده‌اند و این طور برایمان تعریف می‌کند: ساعت ۲ دایی‌ام زنگ زد و پرسید که از پدرم خبر دارم یا نه. گفتم پدر آنتن ندارد و نمی‌توانم با او صحبت کنم. دوباره چهل دقیقه بعد تماس گرفت و از پدر پرسید. گفتم چه خبر شده دایی؛ شما که می‌دانی شرایط جنگی است. آنتن ندارند و نمی‌توانند موقعیتشان را هم اعلام کنند. ساعت ۵ بود که دایی به خانه مادر بزرگ آمد. همان موقع از بندر عباس هم تماس گرفتند و شماره‌ای دادند که «اگر می‌خواهی از حال پدرت باخبر شوی، با این شماره تماس بگیر». چند مرتبه تماس گرفتیم تا اینکه جواب دادند و گفتند که به ناو حمله شده است و لیستی از شهدا و مجروحان دارند. بعد از چند ثانیه گفتند: «به شما تبریک و تسلیت می‌گوییم؛ پدرتان جزو لیست شهدا هستند».

باوقار در لباس سفید نیروی دریایی

الهام خانم هر روز همسرش را در لباس سفید خدمت دیده ولی بعضی روزها همایون در نظر او در این لباس زیباتر به چشم می‌آمده است؛ مثلاً روزی که پسرشان به دنیا آمد. او تعریف می‌کند: آن روز هم باید سر خدمت حاضر می‌شد. برای همین مادرم، خاله خدایا مرزم و شوهرش که عمویم می‌شود، من را به بیمارستان بردند. زمانی که محمد رضا به دنیا آمد، آقا همایون با همان لباس سفید نیروی دریایی بالای سرم حاضر شد. در آن لباس خیلی زیبا و باوقار بود و با دیدنش به خانواده مان افتخار کردم. تنها آرزوی شهید همایون که بارها آن را به الهام خانم گفته بود، خوشبختی پسرشان و خوشبختی برادرها و خواهرهایش بوده است. الهام می‌گوید: برای همه، سلامتی آرزو می‌کرد. هر وقت متوجه می‌شد که یکی از اعضای خانواده برایش مشکلی پیش آمده، هر طور بود کمک می‌کرد که مشکل برطرف شود. تنها خواسته الهام خانم از مسئولان این است که علاوه بر سنگ قبر شهید در بوشهر، برای خواهر و برادرهایش که در مشهد زندگی می‌کنند هم یک نماد از ناو دنا یا سنگ قبری برای تسکین دردشان در نظر بگیرند.

